عدالت اجتماعي

دكتر حسن بلخاري، سيد محمد موسوي، اسماعيل شفيعي سروستاني

سؤالات :

1. برداشت شما از فرهنگ و عدالت فرهنگي چيست؟

2. شيوه ها و راهكارهاي بسط عدالت فرهنگي چيست؟ (نحوه تعامل با اصول مطرح در فرهنگهاي مختلف، اشتراكات، اختلافات و ...).

3. برداشت و ديدگاه شما از فرهنگ مهدوي چه مي‌باشد؟

4. تفاوت ساختار فرهنگ غرب با ساختار فرهنگي فرهنگ مهدوي چيست؟

5. فاصله فرهنگي موجود، آيا با عدالت همخواني دارد؟

6. در دوران غيبت، چه مقدمات و تمهيداتي براي از بين بردن اين فاصله مي‌توان به كار برد؟

7. آيا در عصر حضرت، فاصله فرهنگي وجود خواهد داشت؟

8. راهكارهاي حضرت مهدي براي از بين بردن فاصله فرهنگي چيست؟

9. فرهنگ‌هاي منطقه‌اي و محلي تا چه ميزان وجود خواهد داشت؟

10. آيا تنوع فرهنگي در عصر عدالت مهدوي، وجود خواهد داشت؟

11. در دوران ظهور، آيا پياده شدن عدالت فرهنگي، زمينه ايجاد عدالت در ابعاد ديگر مي‌باشد؛ يا عدالت فرهنگي بدنبال ايجاد عدالت در ابعاد ديگر محقق مي‌شود؟

12. راهكارهاي ايجاد عدالت در توزيع علم، ‌بهره‌مندي از امكانات علم آموزي (در اختيار ديگران قرار دادن علوم انحصاري) چگونه خواهد بود؟

دكتر هادي صادقي1

پاسخ سوال1)

فرهنگ (Culture) مفهومي است كه به معناهاي متعددي به كار مي‌رود. از جمله عبارت است: ((ادب, دانش, تربيت, علم, معرفت, مجموعه آداب و رسوم، كتابي كه شامل لغات يك يا چند زبان و شرح آن هاست و...)) دهخدا آن را تشكل از دو جزء " فر" + "هنگ" ميداند. جزء اول پيشرفته است و جزء دوم از ((ثنگ)) اوستايي به معناي كشيدن است. دكتر حسن انوري در فرهنگ بزرگ سخن آن را پديده كلي پيچيدهاي از آداب و رسوم، انديشه، هنر و شيوه زندگي كه در طي تجربه اقدام شكل ميگيرد و قابل انتقال به نسلهاي بعدي است ميداند.

اما فرهنگ در اصطلاح باستان شناسي و جامعه شناسي نيز به كار ميرود. در باستان شناسي معمولا به جنبه مادي توجه ميشود و آن را بازتاب دقيق گروه بندي اجتماعي تعريف ميكردهاند (گو اين كه در اين تعريف مناقشه است). در جامعه شناسي ميراث اجتماعي هر قومي را فرهنگ مينامند. اين ميراث اجتماعي شامل دستاوردهاي مادي، مانند: ابزارها، سلاح‌ها، اقامتگاه ها، ساختمانهاي عمومي، پرستشگاه ها، تفرجگاه ها، آثار هنري، دستاوردهاي ذهني مانند: دانشها، باورها، مفاهيم، نمادها، ارزشها، ادراكات زيبايي شناختي و ...، و نيز شكلهاي متمايز رفتار، مانند: آيينها، شعائر، نهادها و سازمانها، گروه بنديها و ... ميشود. اين ميراث اجتماعي را مردم، آگاهانه يا ناآگاهانه پديد آوردهاند و از نسلي به نسل ديگر منتقل ميشود و هر نسل تغييراتي در آن پديد ميآورد. اين انتقال بين نسلي ريشه معناي فرهنگي كه از ثنگ اوستايي است و به معناي كشيدن است، همخواني دارد.

از آنجا كه موضوع اين بحثها به عدالت مربوط است نميتوان معناي ديگر فرهنگ را كه جنبه شخصي دارد در نظر گرفت. در اينجا با همين معناي اجتماعي فرهنگ سروكار داريم.

عدالت (justice) مفهومي است كه درباره آن بسيار گفته شده و در معناي آن نيز اختلاف نظر وجود دارد. در يك معناي عام و دقيق ميتوان گفت عدالت يعني خصيصه آنچه طبق حقي است2 يا دادن حق به صاحب آن.گاهي به معناي مصدري به كار ميرود و گاهي به معناي اسم مصدري. عدالت ابعاد متعددي دارد. گاهي صفت فعل خداوند است و گاهي صفت فعل انسان. هنگامي كه از عدالت در تكوين يا تشريع سخن ميگوييم يا عدالت در پاداش و جزاي اخروي در ميان است، مراد و صفت فعل خداوند است. هنگامي كه از عدالت فردي يا اخلاقي و نيز از عدالت اجتماعي سخن ميگوييم، مراد صفت فعل انساناست. عدالت اجتماعي نيز خود ابعادي دارد. عدالت اقتصادي، عدالت حقوقي، عدالت سياسي و عدالت فرهنگي.

عدالت در مفهوم اجتماعياش بيشتر با نظريه عدالت توزيعي (distributive justice) باز شناخته ميشود و بدين صورت بيان ميشود كه بارها و منافع زندگي يا تكاليف و پاداشها بايد متناسب با استحقاق افراد توزيع شود. در اينجا با چهار مفهوم تكليف، پاداش، استحقاق و توزيع متناسب سر و كار داريم. اگربخواهيم مفهوم عدالت توزيعي را بر اساس نظريه استحقاق (entitlement theory) رابرت نوزيك توضيح دهيم بايد به سه مفهوم عدالت در كتاب3 (justice in acquisition) عدالت در انتقال4 (justice in transfer) و تصحيح بي عدالتي5 (rectification of injustice) اشاره كرد. نوزيك ميگويد:

اگر جهان ما آكنده از عدالت و انصاف بود تعريف استقرايي زير ميتوانست تمامي موضوع عدالت در مالكيت را زير پوشش گيرد:

كسي كه مالكيتي را بر طبق اصل عدالت در كتاب به دست ميآورد، استحقاق آن مالكيت را دارد.

كسي كه مالكيتي را بر طبق اصل عدالت انتقالي از ديگري كه مالك آن بوده كسب ميكند، استحقاق آن مالكيت را دارد.

هيچ كس استحقاق مالكيتي را نخواهد داشت، مگر از (تكرار) سيرهاي 1 و 2.6

شرط سوم نوزيك ناظر به اصل تصحيح بي عدالتي در گذشته است. بعضي اموالي به دست آوردهاند كه بر اساس اصل عدالت نيست و بايد تصحيح شود.

در بحث عدالت فرهنگي بايد به آن جنبه ها توجه داشت كه امكان اجراي عدالت در آنها وجود داشته باشد. به عبارت ديگر برخي تفاوتهاي فرهنگي محصول اختلاف استعدادها، اختلاف سليقه ها، اختلاف انگيزه ها و ... است و نميتوان در نسبت با آنها از تساوي سخن گفت. در اين موارد اصل عدالت ساكت است. عدالت ناظر به آن، چيزي است كه كسي يا جامعهاي كسب ميكند يا به ديگري انتقال ميدهد و ميگويد اين كسب و انتقال بايد بر اساس ضوابط خاصي باشد. عدالت فرهنگي يعني:

جامعه اي كه ميراثي7 را بر طبق اصل عدالت در كتاب به دست ميآورد، استحقاق آن ميراث را دارد.

جامعه اي كه ميراث اجتماعي را بر طبق اصل عدالت انتقالي از ديگري كه مالك آن بوده كسب ميكند استحقاق آن ميراث را دارد.

هيچ جامعهاي استحقاق ميراث اجتماعي را نخواهد داشت، مگر از (تكرار) مسيرهاي او.

پاسخ سوال 2)

براي بسط عدالت فرهنگي راهي جز پايبندي به اصول سه گانه ذكر شده در عدالت توزيعي وجود ندارد. سه اصل عدالت در كتاب، عدالت انتقالي و تصحيح بي عدالتي مي‌تواند راهنماي عمل در بسط عدالت فرهنگي باشد. روشن كردن ضوابط هر يك از اصول ذكر شده و نيز چگونگي اجراي اصل سوم يعني تصحيح بي عدالتيهاي گذشته كار دشوار است. به ويژه اصل سوم كه به نظر ميرسد دشواري اجراي آن براي بشر عادي به گونهاي است كه امكان دستيابي به آن در دوردستها قرار دارد و چونان سرابي در ميان آرمانهاي بشر باقي ميماند.

به طور كلي براي بسط عدالت، از جمله براي بسط عدالت فرهنگي، بايد در فكر ايجاد ساختارهاي اساسي عادلانه بود و نه صرفا افزايش تمايلات عدالت خواهانه افراد. هر چند اين كار دوم هم في نفسه خوب است و ميتواند زمينه ساز ايجاد ساختارهاي عادلانه باشد. اما بايد توجه داشت كه تفاوت يك جامعه عادل و يك جماعت اهل عدل در چيست. جامعه عادل، جامعه اي است كه به شيوه معيني نظم يافته است كه عدالت ساختار اساسي آن را ميسازد و به گونه اي است كه در برابر تمايلات غير عادلانه مقاومت دارد و اجازه رشد به آنها نميدهد و با آن مبارزه ميكند و در برابر تمايلات عدالت خواهانه را افزايش ميدهد. اگر ساختارهاي فرهنگي عادلانه شدند، زمينه براي ظلم از بين ميرود يا كم ميشود. به گفته ((راولز)) موضوع اصلي عدالت، ساختار اساسي جامعه است.8 براي آن كه جامعه اي به نيرومندترين معني كلمه عادلانه باشد، عدالت بايد چارچوب خود را خود سامان و قوام دهد و تنها وصفي از پارهاي از برنامه هاي اعضاي جامعه نباشد.9

پاسخ سوال 3)

بر اساس آنچه قبلاً گفته شد مضمون اين سوال اين است كه ميراث اجتماعي مهدوي چيست و در حكومت مهدوي چه فرهنگي توليد ميشود و بر جاي ميماند. دورنمايي كه از مجموعه روايات مربوط به حكومت مهدوي به دست ميآيد اين است كه تمدني برداشتن واقعي ساخته ميشود و علم و حكمت مانند هوا در همه جا جريان مييابد، به گونهاي كه زنان در گوشه خانه ها صاحب حكمت و اجتنهادند و ميتوانند بر اساس موازين عدل داوري كنند.10 تا آن زمان تنها كمتر از 8% علوم ممكن براي بشر بر او مكشوف ميشود، اما در زمان حضرت مهدي(ع) بيش از 92% علوم براي مردم مكشوف ميشود11 به همين دليل است كه قرآن عصر فعلي را، عصر تاريكي و مرگ مينامد و زمان ايشان را عصر حيات و نور، (اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها(12 : امام باقر(ع) در تفسر اين آيه فرمودند:

كه خداوند زمين را به وسيله قائم(عج) زنده ميكند تا در آن عدالت ورزد و آن را با عدل حيات بخشد بعد از آن كه با ظلم مرده باشد.13

به نظر نميرسد نياز چنداني به بسط اين موضوع در اينجا باشد، زيان دورنماي فرهنگ مهدوي چيزي است كه همه آمال و آرزوهاي متعالي بشر را در خود دارد. در فرهنگ مهدوي عدالت، دانش، تعالي معنوي، توحيد، آزادي، رفاه، امنيت، هنر، سلامت، سعادت و خلاصه هر آنچه براي بشر اهميت دارد جريان دارد.

پاسخ سوال 4)

ساختار فعلي فرهنگ غرب، ساختار مبتني بر ظلم و شيطاني است، يعني بر اميال و هواهاي انسان بنا شده است. پايه اصلي تفكر آن اومانيسم و محور بودن انسان و عقل خود بنياد اوست و در بعد ارزشي نيز پايه اصلي ارزشها را افزايش سود قرار دادهاند، بدون نظر به چگونگي توزيع آن.

ساختار فرهنگ مهدوي، مبتني بر عدل و الهي است، يعني بر مبناي اراده خداوند، كه متضمن مصلحت كل بشر است بنا ميشود. پايه اصلي تفكر آن توحيد و محور بودن خداست و در بعد ارزشي به عدالت و استحقاق انسان ميانديشد.

پاسخ سوال 5)

فاصله فرهنگي موجود به هيچ وجه عادلانه نيست، زيرا بر تبعيضها و قتلها و غارتهايي بنيان نهاده شده كه در طي قرون متمادي از سوي زورمندان و ستمگران بر افراد و جوامع مستضعف رفته است. پيشرفت دولتهايي چون انگليس و آمريكا در سايه چپاول اموال، منابع زيزميني، منابع انساني و ساير امكانات دولتهاي تحت استعمار آسيايي و آفريقايي، آمريكاي لاتيني و استراليايي به دست آمده است. چگونه ميتوان فرض وجود عدالت فرهنگي كرد. در حالي كه از آن سوي جهان ناوهايشان را ارسال ميكنند تا منافع دولت آمريكا را در خاورميانه و خليج فارس حفظ كنند. با وجود اين قدرت بزرگ اقتصادي كه بيش از 80% ثروت جهان را در اختيار خود گرفته است و باداشتن انحصارات بزرگ تجاري و صنعتي روز به روز به فاصله شديد اقتصادي خود با ساير كشورهاي فقير ميافزايد، چگونه ميتوان فرض كرد كه عدالت فرهنگي امكان پذير باشد. ميراث اجتماعي دولتهاي غربي بر اساس اصل عدالت توزيعي به دست نيامده است و با هيچ يك از سه اصل آن سازگاري ندارد.

پاسخ سوال 6)

مثل ما در عصر غيبت مثل كسي است كه كيكي را ميان كودكاني توزيع كرده باشد، حال در آخرين لحظه ها بخواهد با تقسيم مجدد آخرين قطعات بازمانده كيك توزيع نابرابر اوليه را تصحيح كند. ما ميراث دار بي عدالتيهاي نهادينه شدهاي هستيم كه تنها يك جامعه يا يك دولت را تحت تاثير قرار نميدهد، بلكه همه جهان را متاثر كرده است. در زمان غيبت هيچ توزيع مركزي شايستهاي وجود ندارد و هيچ فرد يا گروهي شايستگي مهار و هدايت تمام منابع را ندارد تا بتواند با تصميم خود سهم هر فرد يا جامعه را تعيين كند. اين كار نياز به دانشي فوق دانش عادي بشر دارد. عدالت مطلق در عصر غيبت محال است. اما آنچه براي ما امكان دارد، اين است كه اولاً آگاهيهاي مربوط به عدالت را در افراد بالا ببريم. ثانياً، تمايلات عدالت خواهانه را تقويت كنيم. ثالثاً، تلاش كنيم تا ساختارهايي نسبتاً عادلانه بر پا سازيم تا زمينه ساز عدالت فراگير شود. روياي بيش از اين را نميتوان حتي در سر پروراند و البته اين مقدار نيز هم وظيفه است و هم كاري است.

پاسخ سوال 7)

پاسخ اين سوال مثبت است: زيرا وجود فاصله فرهنگي في نفسه بد نيست. اگر فاصله ظالمانه باشد بد است. اما اگر بر اساس اصول عدالت توزيعي به دست آمده باشد، فاصله نه تنها بد نيست، كه حق است و بايد آن را پاس داشت. درست است كه حضرت مهدي(عج) براي جريان بخشيدن عدالت در جامعه فاصله ها را از ميان ميبرند يا كم ميكنند، اما اصول ديگري وجود دارد كه مانع يكسان شدن و تشابه افراد و جوامع ميشود. از جمله آن اصول، اصل اختيار و آزادي بشر است. همچنين اصل اختلاف تواناييها و استعدادها و اختلاف انگيزه ها در بشر است. نيز بايد به اين موضوع اشاره داشت كه دنيا، سراي آزمايش است و در آزمايش نتيجه هم يكسان نيست. همه اين اصول پديد آورنده تنوع و دگرگونياند و مانع يكساني در پديدارهاي فرهنگياند. همچنين ميتوان به اختلاف بومها اشاره داشت كه در خلقيات انسان تاثير ميگذارد و خلقيات متفاوت و آداب و رسوم گوناون پديد ميآورد. صنايع گوناگون و ساختمانهاي متفاوت، متناسب با شرايط جغرافياي و آب و هوايي متفاوت پديد ميآيد و به دنبال آن هنرها و ذوقيات متفاوت نيز شكل ميگيرد.

البته از آن سو كارهايي صورت ميگيرد كه بسياري از فاصله ها را ميكاهد، كه در پاسخ به سوال بعد به آن اشاره ميشود.

پاسخ سوال 8)

اگر قرار باشد اصل عدالت توزيعي به طور مطلق در زمان حضور امام عصر(عج) جاري شود، لازمهاش آن است كه ابتدا اصل تصميم بي عدالتي جريان يابد، براي اجراي كامل اين اصل بايد تا انتهاي تاريخ پيش رفت، زيرا هر حركتي در تاريخ تاثيري بر دوران پس از خود داشته، دست كم كارهاي مهم اين چنين بودهاند. اگر ظلمها، غصبها و جنگهاي ظالمانه نبودند، مسير تاريخ به گونهاي ديگر رقم ميخورد و وضع دارايي جوامع و ميراث اجتماعي آنها متفاوت بود. ميراث اجتماعي اقوام مختلف به گونهاي شكل گرفته كه مخلوطي از حق و باطل را در خود جاي داده است. مردم اين زمان يا مردم دوران ظهور دولت عدل مهدوي نيز مسئول پيدايي چنين وضعي نيستند، يا دست كم مسئوليتي جزئي دارند. شايد بهترين و كم هزينهترين و متناسبترين راه اين باشد كه از ابتدا آغاز كنيم. به نظر ميرسد نياز به نقطه صفري است كه امكانات به طور مساوي تقسيم شود، آن گاه هر كس و هر جمعيتي بر اساس ظرفيت و فعاليت خود از آنها بهره مند گردد و به توليد بيشتر فكر، انديشه، هنر، صنعت، ثروت و ... بپردازد. در ميدان رقابت در توليد فرهنگ طبيعي است كه فاصله هايي پديد ميآيد. اما اگر ساختارهاي اساسي جامعه بر اساس عدل باشد، اين فاصله ها نميتواند آنچنان زياد شود كه در حال حاضر شاهد آن هستيم.

بنابراين، به نظر ميرسد، آن چنان كه روايات نيز ميگويند، حضرت مهدي(ع) نقطه صفري را براي شروع اصلاحات انقلابي خود دارند كه در آن نقطه مال را به مساوات تقسيم ميكنند.14 دستشان را بر سر مردم ميكشند و عقول آنها را تكامل ميبخشند،15 امكان تعليم و تربيت و رشد فرهنگي را براي همگان به يكسان فراهم ميشود و همه از فرصت برابر براي بهره مندي از امكانات اوليه برخوردار ميشوند. از اينجا به بعد به عهده خود مردم است كه تا چه اندازه از اين امكانات بهره مند شوند و فرهنگ خود را تعالي بخشند.

يك اقدام مهم ديگر حضرت مهدي(ع)، جلوگيري از ظلم در ميدان فعاليت اجتماعي و توليد فرهنگ و ميراث اجتماعي است. علاوه بر ايجاد ساختارهاي عادلانه، بايد جلوي چيزهايي كه ساختارها را در هم ميريزد و مانع رسيدن حق به صاحب آن ميشود گرفته شود. در روايتي از امام باقر(ع) وجه تسميه حضرت مهدي(ع) اين چنين بيان شده كه:

... و قال انما سمي المهدي لانه يهدي الي امر خفي. انه يبعث الي رجل لا يعلم الناس له ذنباً فيقتله. حتي ان احدهم يتكلم في بيته فيخاف ان يشهد عليه الجدار.16

حضرت را از اين رو مهدي ناميدند كه به امور مخفي راه ميبرد و كسي را به قتل ميرساند مردم او را بيگناه ميدانند در حالي كه قاتل است. مردم در خانهشان سخني ميگويند در حالي كه بيم آن ميرود كه ديوراها عليه آنها شهادت دهند.

يعني وضعيت به گونهاي ميشود كه خلاف كار آن نميتوانند به راحتي خلاف كنند و اگر كردند، از ديد حكومت پنهان نميماند و مجازات ميشوند. اين امر سبب ميشود كه هيچ گروهي نتواند از راه هاي غير مشروع به انباشت ثروت و بهره مندي بيشتر از فرصتهاي فرهنگي بپردازد.

پاسخ سوال 9)

به نظر ميرسد كه وجود فرهنگهاي محلي و منطقهاي منافاتي با عدالت فرهنگي نداشته باشد. چنان كه پيشتر ذكر شد حرف تفاوت يا گوناگوني بي عدالتي نيست. اگر اين تفاوت‌ها برا اساس اصول عدالت به دست آمده باشند، حق اند و بايد پاس داشته شود. علل پيدايش اين تفاوتها را اشاره وار در پاسخ به سوالات قبل آورديم.

پاسخ سوال 10)

پاسخ به اين پرسش، از پاسخهاي قبل معلوم ميشود.

پاسخ سوال 11)

عدالت فرهنگي نميتواند محقق شود مگر آن كه عدالت اقتصادي تحقق يابد. اقتصاد زمينه ساز و مقدمه فرهنگ است. بدون توليد ثروت و توزيع عادلانه آن، نميتوان به توليد فرهنگ و توزيع عادلانه آن انديشيد. هر يك از بخشهاي فرهنگ، از دانش و فلسفه گرفته تا صنعت و هنر، از معماري و شهر سازي تا نظام روابط اجتماعي و سازمانها و نهادها در گرو داشتن امكانات اقتصادي لازم براي رشد و توسعه خود هستند. البته برخي بخشهاي فرهنگ هستند كه ظاهرا جنبه ذهني (subjective) دارند و بنابر اين وابسته به امور بيرون از انسان نيستند. اما اگر اين امور بخواهند در زمره فرهنگ يك جامعه به شمار آيند بايد نمود عيني (objective) پيدا كنند و تجسم يابند. نظام مفاهيم زيبايي شناختي، ارزشها (حتي اگر براي آنها پايه عيني قائل نباشيم)، و مانند آنها نيز زماني جزء فرهنگ و ميراث اجتماعي يك قوم به شمار ميآيند كه در قالبهاي عيني خاصي مانند تابلوهاي نقاشي، مجسمه ها، معماري‌ها، هنرهاي دستي، رفتارهاي خاص اجتماعي و مانند آن مجسم شده باشند. از طرف ديگر، نبايد از نظر دور داشت كه عدالت اقتصادي با ديگر ابعاد عدالت نيز از عالت فرهنگي تاثير ميپذيرند و يك رابطه دو سويه ميان آنها برقرار ميشود. بسط عدالت فرهنگي زمينه هاي ذهني و رواني و نيز عيني براي عدالت اقتصادي، به ويژه براي نسلهاي آينده را فراهم ميسازد، اگر ميراث اجتماعي اقوام مختلف، بر اساس اصل عدالت توزيعي به دست آمده باشد، فرصتهاي برابر در استفاده از ثروت جهان يا توليد ثروت به وجود ميآيد و تحقق عدالت اقتصادي امكان پذيرتر ميشود.

پاسخ سوال 12)

براي ايجاد عدالت توزيعي در علم بايد ضمن شكستن انحصارات علمي، ابزارها و زبان علمي لازم را در اختيار همگان قرار داد. به طور كلي در باب حفظ و توسعه خير در هر زمينهاي، از جمله علم و دانش، دولت وظيفه دارد زمينه را براي كار و فعاليت آزادانه افراد فراهم كند تا خود آنها در توليد و توزيع خير بكوشند. اما خيرهايي وجود دارد كه اگر دولت اقدامي در مورد آنها نكند، هيچ گاه به دست نميآيند. حفظ محيط زيست، امنيت و بهداشت عمومي تنها نمونه هايي از اين مواردند. در باب تعليم و تربيت و توسعه علم و دانش و توزيع عادلانه آن نيز دولت وظيفه دارد نقش خود را ايفا نمايد.17خنثي دانستن دولت در زمينه باب تعليم و تربيت چگونگي توزيع علم و دانش نوعي حماقت است. ليبراليسم چنين شعاري را سر ميدهد، در عين حال به دقيقترين شيوه ها در باب چگونگي توزيع دانش و نيز محتواي كتاب‌هاي درسي اعمال نظر ميكند. اين اعمال نظر دولتهاي ليبرال موجب پديد آمدن نوعي بي عدالتي علمي در ميان نظريه ها و نيز در بهرهمندي از نظريه ها مي‌گردد. به طوري كه نظريه هاي مخالف انديشه هاي ليبرال دموكراسي در سياست و اجتماعي محال رشد نمييابند. انديشه هاي فلسفي دين باور به سخره گرفته ميشوند و انديشه هاي الحادي به عنوان فلسفه و دانش معرفي ميشوند. بديهي است كه دولتها وظيفه دارند در زمينه ارزش گذاري علمي كار كنند و ملاكهايي براي اين كار انتخاب نمايند. آيا انتخاب اين ملاكها آزاد از هر گونه گرايش و بينشي است؟ به طور قطع اين چنين نيست. يكي از راه هاي ايجاد عدالت علمي اين است كه در تعيين ملاك علميت نظريه ها دولت عادلانه عمل كند. اين مربوط به توليد علم و عادلانه كردن فضا براي توليد علم است.

در توزيع علم نيز دولت مهدوي ميتواند از نقطه صفر آغاز كند و توزيع مساوي علم را سياست خود قرار دهد. خود علم و دانش از امور تزاحم پذير نيست، بنابر اين امكان استفاده از همه علوم و دانشها وجود دارد. اما ابزار و امكانات علم آموزي از امور تزاحم پذير است و محدود است، بنابر اين، نيازمند توزيع متناسب و عادلانه است. ايجاد ساختارهاي عادلانه و فراگير ميتواند عهده دار اين وظيفه باشد.

سوالات :

1. عدالت اجتماعي در فرهنگ سياسي غرب، چه نسبتي با عدالت مهدوي در عصر ظهور دارد؟

2. زمينه ها يا مقوّمات عدالت اجتماعي در اسلام به ويژه در عصر ظهور با پايه ها و زمينه هاي عدالت در فرهنگ غرب چه تفاوت‌هايي دارد؟

3. شاخصه هاي عدالت اجتماعي مهدوي كدام است؟

4. دست‌آورد جهاني‌سازي با توجه به شاخصه هاي فوق چيست؟

5. با توجه به بحراني كه در نتيجة جهاني‌سازي و سياست‌هاي غلط مربوط به آن پديد آمده، براي برون رفتن از اين بحران و رسيدن به وضعيت مطلوب چه بايد كرد؟

6. با توجه به شاخصه هاي بالا، سياست‌هاي مربوط به عدالت اجتماعي در جمهوري اسلامي ايران را چگونه ارزيابي مي‌كنيد؟

7. راهكارها و موانع رسيدن از وضعيت موجود به وضعيت مطلوب (عدالت اجتماعي مهدوي) كدامند؟

دكتر حسن بلخاري

پاسخ سوال1)

اگر بنا را بر فرهنگ معاصر غرب بگذاريم، هيچ گونه نسبتي وجود ندارد. غرب به دليل ورود به دوران تكنوپولي يا سلطه سرمايه بر فرهنگ و پذيرش تمامي خواسته هاي فرهنگ سرمايه، عملاً در راهي قرار گرفته است كه بنيانيترين اصول يك جامعه انساني را در خود دفن ميكند. عدالت اجتماعي، تنها ركن قوام و دوام موفق يك جامعه است، ولي فرهنگ امروز غرب مستند بر مباني و قوانين سرمايه داري مدرن (كه اصولي چون رقابت و مصرف را تنها محورهاي رشد و موفقيت خود ميدانند) نمي‌تواند حتي با فرمهاي عدالت انساني سازگار باشد، چه رسد به عدالت مهدوي.

در طي دوره هاي گوناگون حيات بشري، نمونه هاي كم و بيش موفقي از تلاش انسان در ايجاد عدالت اجتماعي وجود دارد، به غير از دوره بسيار درخشان حكومت پيامبر(ص) در مدينه و پنج سال حاكميت اميرالمؤمنين علي (ع) در كوفه نمونه هايي (حداقل در مباني تئوريك) در تمدنهاي ديگر در رسيدن به ايجاد يك جامعه مطلوب يا اصطلاحاً مدينه فاضله، وجود دارد. در جهان بيني شرقي، تعاليم كنفسيوس (با تمامي نقاط ضعف و قوتش) و در جهان غربي، تلاش فلاسفهاي چون افلاطون و كليساي قرون وسطي و حتي برخي فلاسفه سياسي دوره مدرن، جزئي از اين نمونه ها به شمار مي‌روند. از سوي ديگر، در مباني تئوريك بيشتر جهان بينيها، دست كم مباني عدالت اجتماعي به عنوان يك آرمان مورد توجه نظريه پردازان بوده است.

با كمال تأسف علم زدگي حاكم بر دويست سال اخير زندگي انسان و گسترش و شيوع جهاني آن، عدالت اجتماعي را يكي از گوهريترين حلقه هاي گم گشته جوامع انساني قرار داده است.

بايد گفت مباني فلسفي و معرفت شناختي عدالت و آزادي در غرب با آنچه در عمل با آن روبه‌رو هستيم متفاوت است. غرب در بنيانها نظري خود به مباني فطري اين معاني نزديك شده است. (نمونه آن اعلاميه حقوق بشر است) ولي در عمل (به دليل حاكميت معيارهاي اقتصادي) با اين معاني فاصله بسيار دارد.

پاسخ سوال 2)

در غرب يكي از بنيانها و پايه هاي عدالت، اومانيزم است. همه چيز در پناه انسان و براي انسان تعريف ميشود. انساني كه افق تعريفش محدود به جنبه هاي مادي زندگي اوست. در حالي كه در اسلام افق تعريف انسان بسيار وسيع است. اين عدالت محوري براساس آيات و روايات اسلامي مبتني بر سه مؤلفه زير است.

اول: عدالت در پناه وحدانيت و توحيد تعريف ميشود؛ يعني بر خلاف ديگر مكاتب بشري و به دليل حاكميت مطلق اصل توحيد بر جهان بيني اسلامي، عدالت مقصود و غايت الهي دارد.

در جامعه انساني عدالت برقرار ميشود تا فرد بستري براي ظهور يك جامعه وحداني و يكتاپرست باشد. جامعهاي كه ميكوشد انسان را نه به وجه سفلاي او در قالب و ماده كه به وجه معناي او در (فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي(18 تعريف كند و مقصد و غايت زندگي را براي او تصوير نمايد.

دوم: بنياد عدالت بر معرفت و گسترش مباني معرفتي در جامعه مهدوي استوار است. بنابراين، ضامن اجراي عدالت، قواي حاكم بر اجتماع نيست. بلكه خرده عقلانيت و معرفتي است كه بنا به شناخت ماهيت عدالت و ضرورت آن در جامعه بشري، خود پاسدار و ضامن جريان آن ميشود.

معرفت در جامعه مهدوي نه تنها ضامن جريان عدالت، كه عامل تحقق و تداوم آن نيز هست. جامعه مهدوي جامعهاي است كه قوام و دوام خود را در پرتو ارادهاي جمعي مبتني بر نوعي شناخت شهودي بدست ميآورد. اين شناخت شهودي كه توسط جامعه ادراك شده است. عدالت را به عنوان اصلي ترين زمينه ظهور و بروز استعدادها و خلاقيتهاي انساني و شكوفا شدن جنبه هاي مختلف خليفه الهي او ضروري ميسازد.

سوم: اصل عزت و كرامت انسان در جامعه مهدوي است. انسان بنا به ادراك و معرفت به جايگاه رفيع انساني خود، اسير و برده هيچ گونه ابزار و هيچ گونه غايتهاي كاذب مادي نخواهد بود. آن چه امروز شاهد آنيم ذبح شخصيت و هويت انساني در پاي سامري نَسبي به نام تكنوپولي است كه به تعبير ظريفي، انسان در خدمت آن قرار دارد تا تكنوپولي در خدمت انسان.

از اين هر سه كه به نظر اين جانب محوري ترين شاخصه هاي عدالت اجتماعي مهدوي است، نه تنها غرب بلكه حتي ديگر جوامع بشري امروز نيز با آن فاصله بسيار دارند.

پاسخ سوال 4)

جهاني سازي (چيزي كه امروز شاهد آنيم) هم‌چنان كه در پاسخ پرسش اول ذكر كردم هيچ نسبتي با شاخصه هاي ياد شده ندارد. مهم‌ترين شاهد عدالت اجتماعي مهدوي، برپايي قسط و عدل براساس معاني توحيدي است. جهاني سازي نه تنها مسير و طريقي در اين مقصد نيست، بلكه دقيقاً روندي عكس آن را پيش گرفته است. اقتصاد به عنوان مهمترين شاخصه جهاني شدن، يكي از اصلي‌ترين شاخصه هاي فضيلت كه همان پاسداشت اخلاق و معيارهاي اخلاقي است را به عنوان عاملي كه در مواردي مخل ارتباطات اقتصادي است ناديده ميگيرد و امروزه اين بحث كه نميبايست مباني اخلاقي را در امور اقتصادي به كار گرفت يا جدي انگاشت، يكي از مباحث روز اقتصاد است. عنصر ديگر جهاني سازي، اطلاعات و رسانه ها هستند و كيست كه نداند محققان و متفكران ژرف انديش اطلاعات را به عنوان عاملي در جهت افزايش دامنه جهل انسان ارزيابي ميكنند و نه عاملي در راستاي افزايش معرفت و شناخت انساني، تزئين، گزينش، بخش انحصاري، خبرسازي، جعل و تصوير كردن كلمات آن هم با مقاصدي خاص عقل آدمي را در باصره او قرار داده است و به تعبير ((مك لوهان)) جهاني آفريده است كه تلويزيون امتداد ديدن ما و نه انديشيدن ماست. در عرصه سياست نيز نظم نوين جهاني برخورد تمدنها، پايان تاريخ (با آن ادعاي سست بنيادش در پيروزي بلامنازع ليبرال دمكراسي) همه تئوريهايي در جهت عدالت سياسي جهاني نيست؛ بلكه سلطه تمدن، فرهنگ و منشي خاص بر جهان است، آن هم مبتني بر زر و زور و تزوير. پس جهاني سازي جاري، دستاوردهاي اصيل عدالت ارزشي و انساني را ناديده ميگيرد و با نام جهاني شدن و حذف مرزها، مرزها و حصرهاي جديدي متولد ميكند. مرزهاي و حصرهايي كه اينك انسانها را محصور و محدود ميكند و نه جغرافيا را. جهاني شدن معاصر، مرزي را حذف نميكند، دامنه مرزها را به جامعه انساني ميكشاند و با طبقاتي كردن (يا تقسيم جهان به جهان اول و دوم و سوم يا به شمال و جنوب) جامعه، هويت اجتماع را كه تعامل است باز ميستاند و انسانها را به موجوداتي موازي هم و نه مكمل هم تبديل ميسازد. جامعه آمريكايي روشن‌ترين مصداق و نمونه دستاوردهاي جهاني سازي است.

پاسخ سوال 5)

راه چارهاي جز افزايش تعاملات، مناسبات و ارتباطات منطقهاي وجود ندارد. از ديد محققان مهم‌ترين عامل غلبه بر انحصارگري جهاني سازي ( كه از سوي گروهي خاص تبليغ و ترويج مي‌شود) افزايش همكاريهاي منطقهاي است. مناطق مختلف جهان كه گاه شامل چند كشور ميشود به دليل گستره فرهنگي مشترك و نيز منافع سياسي و اقتصادي و اطلاعاتي مشترك، تجانس افزونتري براي تشكيل نخستين هسته هاي جهاني شدن از يك سو و مقابله با جهاني سازي تصنعي غرب از سوي ديگر هستند. به عبارت ديگر منطقي است كه جهاني شدن با افزايش دامنه همكاريهاي منطقه‌اي حاصل شود تا از سوي گروهي بر جهان ديكته و تحميل نشود. گام دوم، سياستهاي ايجابي است. بسياري از تمدنها و فرهنگهاي معاصر، راه هاي برون رفتي براي اين بحران ندارند؛ زيرا فاقد مباني فكري و نظري قدرتمندي در شناسايي اين بحران و ارائه الگوها و طرحهايي براي برون رفت از آن هستند. تفكر اسلامي به طور اعم و نظام سياسي ـ عقيدتي شيعه به طور اخص كه الگوهاي تمام عياري در متن فرهنگ خود براي جهان شدن (به معناي حقيقي خود) دارد، رسالتي افزونتر و سنگين‌تر دارد. تلاش در جهت تشكيل سمينارهايي در سطح جهاني، همراه با تبديل مباني نظري به استراتژيهاي روز، به‌وسيله انديشمندان و محققان شيعي به ويژه در حوزه هاي علميه و دانشگاه ها امري بسيار ضروري به شمار ميآيد.

پاسخ سوال 6)

جمهوري اسلامي ايران تمامي تلاشهاي خود را در رسيدن به آن شاخصه ها به كار گرفته است. قانون اساسي و سعي در رعايت معيارهاي اخلاقي و اعتقادي، خود دليلي بر آن مدعاست، ولي اين كه در اين تلاش تا چه حد موفق بوده است سخن ديگري است. اگر نسبت به جهان تكنوپوليت امروز درنظر گرفته شود وضعيت خوبي دارد، ولي اگر نسبت به همان شاخصه هاي عدالت مهدوي لحاظ شود نمره قابل قبولي نخواهد گرفت؛ زيرا به نظر ميرسد در مواردي به جاي پيگيري يك سنت، گرفتار تقليد از بدعت شده است. بدعتهايي كه نظام سلطه جهاني در ابعاد مختلف زندگي انساني از خود به جاي گذاشته است.

سيد محمد موسوي19

پاسخ سوال 1)

براي تبيين اصل عدالت در هر مكتب فكري و يا اعتقادي، ضروري است در مرحله نخست، مباني و اصول بنيادي آنها مورد بحث و بررسي قرار گيرد. بنابراين، چنانچه بخواهيم مقايسهاي ميان دو مكتب يا چند مكتب درباره مفهومي از مفاهيم به عمل آوريم، ناچار بايد اسلوب و روش ياد شده را مورد توجه و دقت قرار دهيم. به عنوان مثال، اصل عدالت اجتماعي در فرهنگ سياسي، اصول و مباني دارد كه بايد مورد مداقه قرار گيرند.

اصولاً فرهنگ جامعه غرب كششي شديد و بيوقفه به سوي امور محسوس دارد؛ به گونهاي كه آنها را براي دريافت و قبول و يا رد حتي شئون معنوي و غير مادي در مرحله نخست سعي بر اين دارد تا در لباس ماديت محض جاي دهد، سپس در قبول و يا رد آن به داوري بنشيند. به عنوان نمونه، دقت كنيد، غرب دين مسيح را چگونه استحاله داد، چگونه شناخت و چگونه نپذيرفت. غرب نتوانست خداي معرفي شده از سوي حضرت عيسي (ع) را در ماوراء تصور و يا تصديق كند. بنابراين، او را در سه اقنوم، آن هم مجسد و مجسم در شخص حضرت عيسي(ع) حلول كرده شناخت و معرفي نمود.

مجسمه هاي به جاي مانده از تمدن روم و يونان قديم همين مدعا را به نحو غير قابل ترديد نشان ميدهد. مجسمه هاي خدايان در شكل انسانها آن هم با پيكري عريان و فرشتگاني به صورت دختركان گوياي همين واقعيت و حقيقت است.

اگر چه در اين‌جا بنابر اجمال و اختصار داريم، ولي با كمي دقت اين حقيقت آشكار ميشود كه باورها و فرهنگ غرب، اصولاً دچار پارادوكس فيما بين پذيرش ماوراء به عنوان عالم مجرد از ماده و گرايش شديد به سوي ماده است؛ به گونهاي كه مفاهيم غير مادي را نيز جنبه مادي ميدهد و به آن شكل و شمايل زميني ميبخشد. همين ويژگي ميبايست نهايتاً به سود يكي از دو طرف تناقض ـ پذيرش ماوراء، و يا فروغلطيدن در اعماق و ژرفاي ماديت ـ حل گردد؛ شرايط سياسي و فرهنگي غرب در قرون وسطي، حاكميت مطلق كليسا، سركوب انديشمندان و انحصار منابع اقتصادي در يد قدرت رجال دين مسيحيت، بستر مناسبي براي حل و فصل تناقض نامبرده به صورت ايزوله كردن و كنار نهادن دين و استحاله فرهنگ غرب به سوي انسانمداري به جاي خدامداري فراهم ساخت. اين بستر فرهنگي و مناسبات حاصل و نشأت گرفته از آن، شرايط شكل گرفتن مكاتب فكري، سياسي، اقتصادي و اجتماعي را فراهم كرد كه همه آنها در انسانمداري مشترك بودند.

البته اين مكتبها در اين اصل اصيل گاهي به صورت فردگرايي و اصالت فرد و گاهي به شكل اصالت جمع بروز كرده است.

نتيجه چنين پيشآمدي آن شد كه ارزشها و ضد ارزشها بر مبناي منافع و خواستهاي انسان دسته بندي شود، نه چيز ديگر. به عبارت ديگر، ملاك صحت و سقم امور و ارزشيابي آنها، جز مناسبات حاكم بر جامعه چيز ديگري نيست.

در اين صورت، عدالت مفهومي سياسي پيدا ميكند كه تابع مناسبات و شرايط مختلف اجتماعي و صنفي و طبقاتي است. به عنوان مثال، اصل عدالت در مكتب سرمايه داري، برآيندي از پذيرش مالكيت خصوصي، اصالت سود و رقابت آزاد افراد در جامعه است. در صورتي كه در مكتب ماركسيستي بر عكس؛ نفي مالكيت خصوصي و رقابت آزاد اقتصادي به عنوان تأمين كننده عدالت در جامعه معرفي ميشود.

حال آنكه در جامعه توحيدي عاري از شرك اعتقادي، فرهنگي و سياسي، عدالت رويكرد ديگري پيدا ميكند كه با عدالت به مفهوم غربي آن از نظر ماهيت و جوهر متفاوت است.

در مكتب توحيدي اسلام، عدالت بخشي از يك دستگاه فلسفي، اعتقادي است كه فقط در آن مجموعه قابل طرح و قابل فهم است. عدالت در اين مكتب مبتني بر يك جهانبيني متكي به وجود خالقي عادل است كه صفت عدلش در سراسر هستي متجلي است. اصولاً براساس اين جهان بيني، جهان هستي، جهاني است كه براساس عدل برپا شده است: ((بالعدل قامت السماوات والارض))20.

در حقيقت، عدالت در اين مكتب يك مفهوم اعتباري و قراردادي نيست، بلكه عدالت اصلي تكويني است؛ پيش از آن‌كه يك اصل تشريعي باشد. بنابراين، عدالت در اين مكتب يك اصل پيشيني است؛ به عبارتي ما با پذيرش اصل عدل به عنوان يك شاخص و ملاك مي‌توانيم به ارزيابي برداشتهاي خود درباره خيلي از امور دست بزنيم و بسياري از امور را نقد و يا رد كنيم.

پس در مكتب توحيدي اسلام، تشريع انعكاسي است از تكوين و تشريع با تكوين نمي‌تواند در تعارض باشد. بنابراين، به مفهوم اين آيه از قرآن كريم ميرسيم: (فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله اللتي فطرالناس عليها لاتبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لايعلمون(21.

براساس آنچه گفته شد، به تفاوت مفهوم عدالت در مكتب غرب و مكتب توحيدي اسلام و از جمله عدالت مهدوي (عج) ميرسيم و آن اين است كه عدالت يك مفهوم تكويني اصيل است. حال آن كه در فرهنگ سياسي غرب، عدالت يك مفهوم قراردادي و اعتباري است و كاملاً به عرف و مناسبات اجتماعي حاكم بر جامعه بستگي دارد.

پاسخ سوال 2)

زمينه ها، مقدمات، خاستگاه اصلي و اساسي عدالت اجتماعي در اسلام به موارد زير مبتني است:

1ـ ارائه صحيح مكتب توحيدي اسلام؛

2ـ ارائه الگوي طراز مكتب؛

3ـ تغيير و تحول انسان از درون؛

4ـ به دوش كشيدن رسالت تغيير جامعه به وسيله افراد خودساخته طراز مكتب.

در قرآن كريم اين مطالب چنين آمده است:

(و لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط(22.

چنانكه ملاحظه ميشود، مقدمات چنين آرماني بستگي تام و تمام دارد به الگوي طراز مكتب، يعني رسول به خود مكتب، يعني كتاب و ميزان و حاملان چنين آرماني، يعني ناس (مردم).

اسلام به عنوان يك دين و نضهت مهدويت (عج) همانند ديگر اديان توحيدي، انسان را از درون دچار تغيير ميكند. در حقيقت انسان طبيعي، زيستي و اجتماعي را به انسان طراز مكتب و انسان نمونه دگرگون ميكند.

الگوي اين تغيير، صفات خداست؛ حضرت رسول (ص) ميفرمايد:

((تخلقوا باخلاق الله))23. ((خود را به اخلاق و منش خدا زيبنده سازيد)).

و خود خداوند سبحان در قرآن ميفرمايد:

(شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط(.24

چون خدا، خود، قائم به قسط است، تجلي اين صفت اساسي و محوري در انسان، خود با قيام او به قسط و عدل و به حاكميت رساندن چنين آرماني، محقق نميشود.

درباره مقدمات عدالت در غرب و مابه التفاوت آن با آنچه پيشتر آمد، بايد گفت: عدالت در غرب براساس خواستگاه عرفي و اجتماعي آن، به قوانين موضوعه بستگي دارد و از آن فراتر

نميرود.

پاسخ سوال 3)

شاخصه هاي عدالت اجتماعي مهدوي، قراردادن هر چيز در جاي خود و ملاك صلاحيت‌ها در گزينش و جايگزيني افراد است، (ان الله يأمركم أن تؤدّوا الامانات الي اهلها(.25

به عبارتي يكي از معضلات و مشكلات اداره جوامع، رعايت نكردن صالحيتها و

توانمنديهاي افراد در واگذاري مسئوليتها و قبول سمتها است. اگر اين معضل به گونهاي رفع و رجوع گردد، بخش قابل توجهي از نارساييهاي اجتماعي، بيعدالتيها و ناهنجاريهاي اجتماعي، سياسي و اقتصادي از ميان ميرود.

در واقع، از شاخصهاي اصلي عدالت، شكوفايي استعداد و توزيع عادلانه امكانات مادي و معنوي است. دراينباره ميتوان از رفع استضعاف به معناي دقيق و گسترده كلمه، چه در عرصه ثروت و اقتصاد و چه در عرصه قدرت، اطلاعات و معلومات نام برد.

پاسخ سوال 4)

چنانچه دقت شود، جهان امروز با شاخصه هاي توزيع ناعادلانه در زمينه اقتصاد، توليد، قدرت، توانمندي نظامي، سياسي، علوم و اطلاعات دست به گريبان است و چنانكه به نظر ميرسد در برنامه جهانيسازي، فاصله توزيع ناعادلانه موارد يادشده رو به فزوني خواهد نهاد. يعني تشديد و تقويت اين جريان، جهان را به دو قطب جهان ثروتمند و برخوردار و مسلط و جهان فقير و محروم و تحت سلطه تقسيم خواهد كرد. در اين پروسه معلوم است كه كدامين گروه سود خواهد برد و كداميك فقر و ناداريش مضاعف و رشته هاي وابستگيش رو به فزوني و پيچيدگي خواهد نهاد.

در اين طرح، كشورهاي جهان محروم به دهاني باز و شكمي تهي تبديل و استحاله خواهند شد، چرا كه امكان هيچ گونه رقابت و عرض اندامي در برابر جهان برخوردار و مسلط نخواهد داشت. اين كشورها، به شكل كشورهايي در خواهند آمد كه در معادلات قدرت و اقتصاد، تنها تأمين كننده مواد اوليه و نيروي كار ارزان براي كشورهاي جهان اول خواهند شد. روشن است كه چنين وضعيتي هرگز عادلانه و انساني نيست و جهان را به سوي چالشي بزرگ و جدي خواهد كشانيد.

پاسخ سوال 5)

اين بحران كه البته نتيجه و به عبارتي برآيند برنامه استعماري و استثماري جهاني شدن است، به نظر نميآيد از راه هاي مسالمتآميز قابل حل باشد؛ چرا كه جهان اول خود را در برقراري چنين مناسباتي در جهان محق ميداند. چنين تصوري به سوي سركوب اعتراضها و چالشها پيش خواهد رفت. از آن‌جا كه سركوب هرگز نميتواند راه حل اصولي و اساسي باشد، اعتراضها بر چنين مناسباتي به صورت آتش زير خاكستر درخواهد آمد كه هم اكنون نشانه هاي درگيري اين دو جهان به گونهاي بروز كرده است.

اسماعيل شفيعي سروستاني26

پاسخ سوال 1)

قبل از هر سخن متذكر اين معنا ميشوم كه حسب اختلاط فرهنگي و آلودگي زباني طي حدود دو قرن گذشته واپسين با غرب عموم دريافتهاي ما از اصطلاحات و عبارات و حتي كلمات، در حوزه هاي مختلف نظري و فرهنگي آلوده به شائبه غربزدگي و دريافت كلي غرب در عالم و آدم است. از همين رو، ناخواسته از منظر فرهنگ و تفكر غربي همه اصطلاحات را ترجمه ميكنيم و در پايان آن برداشتها را با رنگي از دريافتهاي ديني (كه اساسا با دريافتهاي جديد متفاوتند) آذين ميبنديم. در وقت گفتگو از ((عدالت اجتماعي)) نيز اين امر خود را بارز ميسازد.

در فرهنگ سياسي و اجتماعي غربي اساسا جايي براي ((عدالت)) با ويژگيهاي موجود و مطرح در حوزه تفكر و فرهنگ اسلامي وجود ندارد چه مبادي و مباني تفكر غربي بر بنياد ((ظلم)) استوار شده است.

رجوع حيث تفكر انساني غربي نه به خالق هستي، آسمان و معني و معنويت بلكه معطوف به ((خودبنيادي)) و ((آمادگي نفس)) است. چنانكه از اين تفكر با عنوان ((امانيسم)) (مذهب اصالت الانسان) ياد ميكنيم. در اين تفكر كه خود ناظر به نوعي ((هستي شناسي)) است. ((انسان)) خود را در جايگاه و مقام امر و نهي مطرح ميكند و از موضع فعال مايشاء خود را مستغني از خالق هستي و گستره اوامر و نواهي غيبي و پيامبران الهي ميشناسد.

بيگمان تعريف ظالمانه از انسان و مبداء و مقصد او در صحنه هستي نميتواند ناظر بر شكلگيري نظام نظري مبتني بر عدالت و بالاخره شكلگيري نظام اجتماعي مبتني بر عدالت باشد. از اين رو نه تنها ميان همه آنچه كه از آن (و به غلط) به عنوان عدالت اجتماعي در بدعت غربي ياد ميكنيم و ((عدالت مهدوي)) نسبتي نيست بلكه به دليل تفاوت اساسي در مبداء و مبناي نظري مهدوي در تعارض جدي نيز با آن قرار ميگيرد.

پر واضح است كه ((مناسبات و معاملات)) مردم متكي و منبعث از ((فرهنگ و تفكر)) و دريافت كلي از هستي است. به عبارت ديگر مناسبات و معادلات در حوزه مدنيت ما به ازاء خارجي فرهنگ و ظهور دريافتهاي انسان از هستي است. چگونه ميتوان تصور كرد ((ما به ازاء خارجي)) فرهنگ و سياستي كه اساسا متكي به تعريف و دريافت غيرحقيقي و ظالمانه از هستي است در خود و با خود ((عدالت)) را متجلي سازد؟

پاسخ سوال 2)

زمينه ها و به اصطلاح شما مقومات عدالت اجتماعي ديني اسلام متكي و مبتني بر مباحث ذيل است:

اعتراف و ايمان به مبداء غيبي و ماورائي و عادلانه عالم؛

خلقت عالم بر بنياد حكمت و دانايي ذاتي حكيمانه؛

مقصد روشن و ضروري غايت آمدنها و رفتنها؛

حضور آگاهانه و طراحي شده حكيمانه حجج الهي در ميان هستي و بين مردم جهت تنظيم و ترتيب كليه مناسبات فردي و اجتماعي به گونهاي كه اين مناسبات مقرر و هدايت آن منجر به سير مؤمنانه انسان به سوي مقصد روشن و معين الهي شود.

در حالي كه هيچ يك از عناصر سابق الذكر از جايگاهي در حوزه فرهنگي غربي برخوردار نيستند.

وقتي كه ((اصالت تجربه)) جايگزين ((ايمان به غيب))، ((اصالت ترقي)) جايگزين ((فلاح و كمال معنوي))، ((دنيا و زمان حال)) جانشين حشر و نشر و سوال و جواب و سكناي الي الابد در بهشت عدل و در محضر خالق و مقام رضوان و ((تبعيت از نفس فردي و اجتماعي)) جايگزين ((عبوديت و اطاعت)) ميشود جايي براي سير در ((عالم ديني مهدوي عصر ظهور)) و استقرار ((عدالت علوي و مهدوي)) باقي نميماند.

پاسخ سوال 3)

عدالت اجتماعي مهدوي ناظر بر مشخصات ذيل است:

حذف كليه عوامل و عناصري كه در مناسبات فردي و اجتماعي موجب بروز ((امتزاج)) و ((اختلاط)) و ((تزاحم)) در سير و سفر انسان در گستره زمين و نيل او به رستگاري ميشود.

ايجاد شرايط و مقدمات لازم در مناسبات فردي و اجتماعي به گونهاي كه ((خاطي و جافي)) در بند و حصر و كنترل و مومن در آزادگي، امنيت و برخورداري عادلانه از نعمات مادي و فرهنگي حضرت خداوندي باشد.

كنترل و نظارت بر تمامي مناسبات و عوامل موثر در معاملات و روابط مردم و استقرار نظامي كه امكان توزيع عادلانه امكانات را براي آحاد ساكنان كره ارض فراهم ميآورد.

اين سه شاخصه در سه ساحت (فكري، فرهنگي و مادي) اشخاص (انسان مستقر در مجتمع) نمود پيدا ميكند چنانكه اين عدالت اين سه ساحت تحت تاثير خود قرار ميدهد.

شايان ذكر است كه در سلسله مراتب نظام كيهاني مبتني بر ((حق))، ((انسان كامل))، محل و مجراي ظهور حق و مظهر تام و اتم صفات و اسماء الهي است. چنانكه ((اسم عدل)) در عدالت مهدوي ظهور و بروز مييابد. از همين رو ((امام عدل)) مصدر عدالت، مبشر عدالت، ناشر عدالت و مستحكم كننده بنيادهاي نظام عادلانه است. چنانكه بنا باشد ((نظام اجتماعي و مدني)) ويژهاي ايجاد شود كه در خود و با خود ((عدالت)) را داشته باشد و عدل را متجلي و منتشر كند الزاما ميبايست ((مبتني بر عدالت)) و توسط انسان عادل و حسب نقشه عادلانه، كه حقيقت آن در نزد ذات حضرت باري است ايجاد شود.

اين طرح بي گمان به دست ((انسان تربيت شده تحت ارشاد و هدايت امام عدل)) محقق ميشود. از اين رو، تربيت انسان عادل شرط ضروري بسط شهري و نظامي متكي به عدالت است. چه هر شهري توسط انسان بر كشيده ميشود. چنانكه هر شهري محل ظهور مادي انسان است. از همين رو، شهر مهدوي توسط انسان مهدوي و حسب طرح مهدوي و نظارت مهدوي شكل مييابد. وجود نظارت و كنترل امام حي و شرايط مناسب مطابق آنچه ذكر شد مقدمه بر كشيده شدن چنين شهري را در خود خواهد داشت.

انسان در اين عرصه در نقطه ((عدل خود)) ظهور ميكند و بر طريق ((عدالت)) مشي مينمايد و حاصل و محصول فعل و زبان او جز ((عدالت)) و دستاوردهاي عادلانه نيست.

پاسخ سوال 4)

جهاني سازي Globalization ناظر بر سير انسان در عالم غربي است چنان كه در مطلب سابق الذكر آمد. جهاني سازي منفك از تاريخ تفكر و فرهنگ غربي نيست. واقعهاي كه در ((مدرنيزاسيون)) و يا همان ((توسعه)) خود را بارز ساخته است. اين امر در عاليترين صورت خودش در مدينه تكنولوژيك آمريكايي ظهور يافته است چنانكه امروز ((جهاني سازي را مترادف با آمريكايي ساختن فرهنگ)) همه ملل و نحل ميتوان دانست.

در ((جهاني سازي)) ساكنين كليه سرزمينهاي غير غربي و از جمله ساكنين شرق بزرگ اسلامي با تبعيت از ((استراتژي همسان سازي)) به دست خود و با هدايت سازمانهاي جهاني اسباب لازم را براي ((استحاله در عالم غربي)) و نوعي فرهنگ آمريكايي فراهم ميآورند. در اين شرايط انسان به سرعت و به مدد مفروضات ((سكولاريزم و ساينتيزم)) سلطه جويي و قدرت را امام خويش ميسازد. در حالي كه سلب حيثيت معنوي از عالم و آدم و تكيه بر علم خودبنياد و مفروضاتي كه در عرصه مناسبات اجتماعي مستقر ميسازد، رهاوردي جز ((ظلم و ظلمت)) و تيرگي قلبي و بالاخره خسران الي الابد نخواهد داشت. در واقع نظام جهاني مطرح و موجود مابه ازاء خارجي اهل ظلم و مدينه ظلم در آخرين سالهاي غيبت و دوري امام عدل است.

پاسخ سوال 5)

اين سوال در مجموعه سه جلدي كتاب استراتژي انتظار پاسخ دادهام. به طور خلاصه عرض ميكنم ما ناگزير به طي مراتب زير هستيم:

پرسش از غرب، پرسش از انسان، جهان و طبيعت، خالق هستي. اين پرسش مقدمه كشف جايگاه ما در ميانه بحران فراگير فرهنگي و مدني عصر حاضر است.

تاسيس نظام نظري نوين مبتني بر ((ولايت معصوم)) و خلقت هستي مبتني بر علم و آگاهي و حكمت خداوندي با مراجعه به كلام وحي و كلام ائمه معصومين ((عليهم السلام)).

تدوين ((استراتژي انتظار)) جهت ترتيب مناسبات فردي و اجتماعي انسان در عصر غيبت و به قصد قرار گرفتن در مسيري كه به بسط ((عالم ديني)) مي‌انجامد.

پاسخ سوال 6)

از آنجا كه طي همه سالهاي حكومت پهلوي و سلطه طاغوت هيچگاه زمينه هاي تاسيس نظام اجتماعي مبتني بر اصل عدالت اجتماعي فراهم نيامد، ميراث اين وضعيت در كنار ساير عوامل مشكلات بسياري را در بسط اين اصل ايجاد نموده است از اين رو وضعيت كنوني را به ((وضعي در حال گذار)) توصيف كرد. بيگمان وضعيت مطلوب و تمناي عمومي دستيابي بدان ايجاب ميكند كه:

موضوع ((عدالت)) در عموم مناسبات فردي و اجتماعي مورد مطالعه جدي بنيادين و پژوهش ميداني واقع شود.

كليه نقاط مشكلساز در مناسبات و مصاديق نابرابري اجتماعي توسط واحدهاي پژوهشي شناسايي گردد.

تدوين لوايح دقيق براي تصويب قوانين همه جانبه و گرهگشا تنظيم و از طريق مجاري قانوني ( مجلس شوراي اسلامي) مهياي اجراء در ميان مناسبات شود.

سيستمهاي نظارتي و كنترل كننده به طور كامل وظيفه بررسي و نظارت را عهدهدار شوند.

سوالات :

1. شاخصه هاي عدالت اقتصادي مهدوي چيست؟

2. جهاني سازي در رابطه با نابرابري چه ارمغاني آورده است؟

3. جهاني‌سازي در رابطه با فقر چه دست‌آوردي داشته است؟

4. آيا اميدي به بهبود فقر و نابرابري هست؟ به عبارت ديگر، آيا نظام سرمايه‌داري كنوني، ساز و كارهاي مناسبي براي تحقق عدالت اقتصادي جهاني دارد؟

5. براي رسيدن به شاخصه هاي عدالت اقتصادي و برون رفت جهان از بحران كنوني چه بايد كرد؟

6. با توجه به شاخصه هاي عدالت اقتصادي، سياست‌هاي اقتصادي جمهوري اسلامي ايران را چگونه ارزيابي مي‌كنيد؟

7. راهكارها و موانع رسيدن از وضعيت موجود اقتصادي ايران، به وضعيت مطلوب عدالت اقتصادي مهدوي چيست؟

آيت الله دري نجف آبادي 27

پاسخ سوال 1)

شاخصه اصلي در مكتب ولايت و امامت و مهدويت، عدالت و قسط است. عدالت و قسط آرمان بزرگ انبيا و اولياي گرامي اسلام است. آيات قرآن كريم و سيره نبوي و علوي(ع) بر اين امر زندگي‌بخش گواه است. امام علي(ع) نيز در بيانات فراواني عدالت را جان مايه حيات اجتماعي و سياسي جامعه و قوام ملك و ملت دانسته و فرموده است:

((العدل حياة28؛ عدالت حيات و زندگي است)).

((العدل حياة الاحكام29؛ عدالت مايه حيات احكام الهي است)).

((العدل قوام الرعية30؛ عدالت مايه پايداري جامعه است)).

((العدل اقوي اساس31؛ عدالت نيرومندترين پايه و اساس است)).

((ان العدل ميزان الله سبحانه الذي وضعه في الخلق و نصبه32؛ عدالت ترازوي خداوند سبحان است كه آن را در ميان بندگان خود وضع كرده)).

آري، عدالت جوهرة احكام الهي است و هر جا عدالت هست، اسلام هست و هر جا عدالت نيست بايد گفت انحراف از اساس آفرينش است؛ چون عدالت در تكوين و تشريع معيار و مبنا و اساس ميزان است و انحراف از آن انحراف از ميزان الهي است كه ((العدل ميزان الله سبحانه الذي وضعه في الخلق)).

همان‌طور كه از بيانات نوراني اميربيان استفاده مي‌شود، از عدالت به‌عنوان يك امر فردي و شخصي، سخن گفته نشده؛ گرچه شرط اصلي تحقق عدالت اجتماعي، قضايي و اقتصادي انسان‌هاي عادل و عدالتخواه و عدالت پرور است، ولي عدالت يك امر جامع اجتماعي، سياسي، حكومتي، عمومي و همگاني است و كلية نظامات فردي و اجتماعي را شامل مي‌شود، كليه ابعاد فردي و اجتماعي جوامع انساني را در بر مي‌گيرد و نسبت به دوست و دشمن يك اصل و يك ترازوي الهي است. عدالت عامل صلاح و اصلاح دين و دنيا و مايه بقا و تداوم و پايداري، صيانت و حصانت دولت‌ها و ملت‌ها و يك سياست عام و فراگير است.

((لن تحصن الدول بمثل استعمال العدل فيها)).33

((هرگز چيزي به‌مانند عمل كردن به عدالت، دولت‌ها را صيانت نخواهد كرد)).

((من عمل بالعدل حصن الله ملكه)).34

((هركس به عدالت عمل كند، خداوند ملك او را از گزند حوادث صيانت خواهد كرد)).

((ما حصن الدول بمثل العدل)).35

((هرگز در استحكام پايه هاي حكومت‌ها چيزي هم چون عدالت نخواهد شد)).

حصن به‌معني دژ و قلعه و حصار است. همان‌طور كه در روايات از توحيد و ولايت به‌عنوان حصن ياد شده، از عدالت ـ كه يكي از صفات برجسته خداوند متعال و اولياي حضرت حق است ـ نيز به‌عنوان حصن حصين و قلعة فولادين و حصار استوار اهل يقين و دژ مستحكم دولت‌هاي عدالت‌خواه و عدالت گستر ياد شده و رمز بقا و پايداري و تداوم حاكمان دين و اصحاب ايمان و يقين به حساب آمده است تا به بركت عدالت حقوق همه رعايت و روابط جامعه،‌سالم و سازنده و اميدوار كننده و پايدار باشد. البته اين امتحان بزرگي است و نيازمند فداكاري و ايثار و قطع تعلق و وابستگي نسبت به دنيا و عشق و معرفت و ايمان نسبت به خداوند متعال و آخرت است كه فرمود:

((قد احيا عقله و امات نفسه)).36

((عارف بالله عقل خود را احيا كرده و شهوات و تمايلات نفساني خود را ميرانده است تا به روح يقين رسيده و به ابواب سلامت بار يافته است)).

شاخص‌ها، سياست‌ها و راهبردهاي اساسي در نظام اسلامي، علوي، ولايي و مهدوي عبارتند از:

1. فضا سازي براي تحقق و گسترش قسط و عدل و برخورداري و بهره‌مندي همگان از عدالت در تمام زمينه ها و سطوح و نسبت به همه اقوام و ملل و پيروان همه اديان آسماني و آيين‌هاي بشري.

((... و يعدل في خلق الرحمن البر منهم والفاجر)).37

((آري او در ميان خلق خدا عدالت را برقرار مي‌كند؛ چه نيكوكار باشد و چه گناهكار)).

2. فرهنگ سازي و فرهنگ شدن، ارزش دانستن عدالت و عدالت‌خواهي در كل جامعه بشري، نهادينه شدن اين اصل و اين آرمان بزرگ الهي و اين فطرت توحيدي است.

3. ايجاد ساز و كارهاي لازم براي تحقق عدالت و كاربردي كردن آن، با از بين بردن زمينه هاي تبعيض و بي‌عدالتي، جور، تجاوز، طغيان، هواپرستي و عصيان، در حقيقت زمينه هاي بي‌عدالتي و انحراف از حق و عدل، در انديشه ها و ذهن‌ها و روابط اجتماعي، سياسي، فرهنگي و مناسبات فردي و خانوادگي از ميان مي‌رود و بسترهاي مناسب در راه عدالت‌خواهي و عدالت گستري فراهم مي‌شود.

4. با ارزش تلقي شدن عدالت و فرهنگ شدن آن و فضاي نوراني آن روزگاران از يك سو و از ميان رفتن زمينه هاي فساد و تبعيض و طغيان و تجاوز از سوي ديگر، طبيعتاً راه را براي گرايش عموم به عدالت و اصلاح بينش‌ها و روش‌ها بر مبناي عدالت و ارتقاي فرهنگ عدالت‌خواهي و عشق به عدالت و پاسداري و صيانت از عدالت در دل‌ها و جان‌ها و انديشه ها و روابط اجتماعي هموار مي‌شود. اساس عدالت كه عدل در تخلق انسان به اخلاق فاضله و كمالات عاليه و عدل در اعتقادات و اخلاقيات و اعمال و مناسبات است، فراهم مي‌شود و بستر ((قد الزم نفسه العدل فكان اول عدله نفي الهوي عن نفسه))38 آماده مي‌گردد. در هر صورت براي اصلاح، قوم صالح و براي عدالت پروري، قوم عادل و كارگزاران عادل و بايسته و شايسته و عدالت‌خواه لازم است.

عبادالله آنهايي هستند كه عدالت را بر خود الزامي نموده و در حصن ركين عدالت قرار گرفته‌اند و از دژ عدل و تقوي خارج نمي‌شوند. لازمه اين عدل در مرحله نخست پرهيز از هواها و هوس‌ها و تطميع‌ها و تهديدهاست. تا خود ترازوي عدل نباشند نمي‌توانند ترازوي عدالت را برقرار كنند و داعيه‌دار عدالت باشند. بايد امين بود تا امانتداري كرد و صالح بود تا به‌اصلاح دعوت كرد و پاك بود تا ديگران را به پاكي فرا خواند.

5. ايجاد فرصت‌هاي مناسب براي همه و شرايط لازم براي رشد و شكوفايي استعدادها، برخورداري از امكانات و منابع و فضاها؛ تا همة ظرفيت‌هاي طبيعي و انساني به فعليت برسند و همه استعدادهاي بالقوه به فعليت برسند و سطح علم و ادراك و بينش و دانش، ارتقا يابد و همه افراد پويا و متحول و آگاه و زنده و بيدار گردند.

6. بهره‌برداري بهينه از استعدادها و ظرفيت‌ها و امكانات و توزيع عادلانة امكانات و تعاون بر برّ و تقوي و ارتقاي سطح اخلاق و معنويت و ايثار و انفاق در راه خدا، هم چنين تلقي از عدالت به‌عنوان تكليف و وظيفه و عبادت و خدمت در راه خدا، خود از بهترين زمينه ها براي تقويت بنيادهاي عدالت‌خواهي وگسترش فرهنگ گرايش به عدالت و پاسداري از حريم و حدود آن است.

7. بلوغ عقل‌ها و كمال معرفت بشري، ارتقاي سطح دانش و ارتباطات، هم‌سويي همة خردها و خردمندان براي اعتلاي كلمة توحيد، اجراي عدالت، پاسداري از ولايت و مبارزه با فقر و جهل و جور و فساد و تبعيض، خود بهترين سرمايه و چراغ راه براي گسترش عدالت و حاكميت تقوا و فضيلت در جامعة بشري است.

8. در روايات اسلامي عناوين بسيار ارزنده‌اي براي عدالت‌ورزي حضرت مهدي(عج) به‌كار رفته كه در زير به برخي از آن‌ها اشاره مي‌شود:

الف) ((فانه يقسم بالسوية39؛ آن بزرگوار اموال را براساس مساوات تقسيم مي‌كند)) و در حقيقت توزين عادلانه ثروت، امكانات، فرصت‌ها و منابع طبيعي و خدادادي يكي از برنامه هاي نوراني آن حضرت است.

ب) ((يملأ الارض قسط و عدلا و نوراً40؛ زمين را از قسط و عدل و روشنايي و نور پر مي‌كند)).

ج) ((و يعدل في خلق الرحمن‌البر منهم والفاجر41؛ در ميان خلق خداي رحمان عدالت به خرج مي‌دهد چه نيكوكار باشند و چه گناه‌كار)).

د) ((فيعطي شيئاً لم يعطه احد كان قبله42؛ مانند ابري كه همه را سيراب مي‌كند، در زمان آن حضرت نيز زمينه هاي لازم براي تأمين نيازهاي مردم و اعطاي امكانات به همه، آن‌چنان فراهم مي‌شود كه پيش از آن هرگز تاريخ و جامعه بشري به‌خود نديده است)).

هـ) ((و تجمع اليه اموال الدنيا كلها ما في بطن الارض و ظهرها43؛ كليه اموال دنيا در اختيار آن حضرت قرار مي‌گيرد؛ زمين ذخاير دروني و بيروني خود را در اختيار آن حضرت قرار مي‌دهد. دربارة آن چه كه با يكديگر تنازع و تخاصم مي‌كردند، قطع رحم مي‌نمودند و منشأ كشمكش و تنازع و جدال بود به خير و صلاح و خدمت و فلاح و عدالت و نور تبديل مي‌شود.

و) ((فيقول للناس تعالوا الي ما قطعتم فيه الارحام و سفتكم فيه الدماء و ركبتم فيه محارم الله)).44

آن‌چه ماية اختلاف، قطع رحم‌و خون‌ريزي و ارتكاب محرمات الهي شده همه به روح تعاون، فداكاري، خدمت و عشق به حق تبديل مي‌شود و ارزش‌هاي واقعي جاي ارزش‌هاي خيالي و مادي را مي‌گيرد.

ز) ((يقسم المال صحاحا... و يملأ الله قلوب امة محمد(ص) غني و يسعهم عدله45؛ قبل از اين‌كه انسان‌ها گرسنه مال و ثروت باشند و اسير حرص و آز و طمع، قلب‌ها و جان‌ها داراي مناعت طبع و استغناي روح، بي‌نياز از ما و مني، شيفتة خير و خدمت، تشنه ايمان و معرفت و عاشق عدل و فضيلت خواهند شد.

اين است كه ديگر هرگز احساس نياز به ماديات نخواهد كرد و اسارت و وابستگي به دنيا از بين خواهد رفت. جان‌ها به ((يغبقون بكاس رويه)) با شهد ولايت، ايمان و معرفت سيراب شده و (سقاهم ربهم شراباً طهورا(46 و ((صحبوا الدنيا بأبدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلي))47

آري، بدن‌هاي آن‌ها در اين دنياست، اما جان‌هاي آن‌ها به جاي ديگر و عرش خدا متعلق است.

غلام همت آنم كه زير چرخ كبود آن‌چه رنگ تعلق پذيرد آزاد است

و به قول سعدي:

گر از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خويشي نه در بند دوست

در اين‌جا سخن را با اشاره به آيه 106 سورة مباركه انبياء48 به پايان مي‌بريم. با اميد آن‌كه ارباب معرفت و ارباب ارباب معرفت همة ما را از جام معرفت سيراب و از كوثر ولايت بهره‌مند و از ولايت امامت با صفا و نوراني كنند. خداوند در كتاب‌هاي قبل از نزول قرآن كريم؛ يعني زبور داود و تورات موسي(ع) و در قرآن كريم پيروزي و حاكميت صالحان بر زمين را مژده مي‌دهد كه جامعه انساني را به سمت خير و صلاح، هدايت و زمينه عبوديت خداوند متعال را هموار مي‌كند. بساط كفر و شرك و نفاق و فسق و فجور برچيده خواهد شد و مشعل‌هاي هدايت روشن، معالم دين زنده و دست ستمكاران كوتاه خواهد گرديد.

در هر صورت براي نجات بشريت و گسترش عدالت چاره‌اي جز صلاحيت زمامداران و صالحان، مديريت شايستگان، قدرت و حاكميت پاكان و پاكيزگان و عدالتخواهان راه ديگري نيست و به بركت پاكان و مطهران و اهل آيه تطهير است كه زمين از لوث آلودگان پاكان و دست ظالمان كوتاه و پرچم عدالت به اهتزاز در خواهد آمد.

سوالات :

1. شاخصه هاي جهان شمول حقوق بشر اسلامي كدام است و با شاخصه هاي حقوق بشر از ديدگاه غرب چه تفاوت‌هايي دارد؟

2. آيا همة موارد مطرح شده در حقوق بشر امروزي، در حكومت امام مهدي(ع) رعايت خواهد شد؟

3. عدالت حقوقي در عصر امام مهدي(ع) با عدالت مطرح در نوشته هاي حقوق امروزي مانند اعلامية جهاني حقوق بشر چه تفاوت‌هايي دارند؟

4. در حكومت جهاني امام مهدي(ع)، حقوق بين‌الملل چه جايگاهي خواهد داشت و آيا موضوعي براي آن باقي مي‌ماند؟

5. آيا از نظر حقوق بين‌الملل، امكان تشكيل دولت واحد و اضمحلال دولت‌هاي ديگر وجود دارد؟

6. چنانچه دولت‌هاي ديگر باقي بمانند، رابطة حكومت مهدوي با حكومت‌هاي ديگر چگونه است؟ (كيفيت تعامل حضرت با كشورهاي مختلف).

7. مصلحت در عدالت حقوقي مهدوي چه جايگاهي دارد؟

8. چالش‌ها و موانع تحقق عدالت حقوقي در عصر غيبت چيست؟

آيت الله سيد محمد خامنه‌اي 49

پاسخ سوال 1)

وقتي در جايي كلمه حق يا حقوق به‌كار مي‌رود، بايد بلافاصله ذهن پژوهشگر به منشأ آن برگردد؛ زيرا حق اساساً يك منشأ مي‌خواهد و منشأ آن هر چه باشد با آن ملازمة ذاتي دارد.

منشأ حق در طبيعت جانداران يا به اصطلاح در قانون جنگل، زور و سلطه است. در طبيعت، زور حرف آخر را مي‌زند و منشأ حق براي حيوان مي‌شود، ولي در جامعة متمدن انساني بايستي براي حق منشأ ديگري در نظر گرفت. در غرب نوجوان و نوكيسه كه در حدود 500 سال پيش از قيد استبداد حاكم بر كليسا رهايي يافته بود، اين انديشه حاكم شد كه دور از كليسا و خدا يا حاكم غيبي، حق فقط از خود انسان بر مي‌خيزد و توافق و تفاهم اكثريت پا به اصطلاح معمول ((قرارداد اجتماعي)) منشا حق و قانون است و حق و كليه مسائل مربوط به بشر، امري زميني است نه آسماني. آنان نوعي اقتباس و پيروي ناقص و شايد نادرست از يونان پيش از اسكندر، نظامي به نام مردم سالاري يا دموكراسي به وجود آورده و اين همان روحي است كه در لفظ و مفهوم ((حقوق)) در اعلامية حقوق بشر غربي دميده و وجود دارد.

ما وقتي از حقوق‌دانان و فلاسفة غربي مي‌پرسيم كه شما به چه دليل و مستند به كدام حقيقتي، بشر را منشأ حق و او را ذاتاً و به محض تولد داراي حق و حقوق معروف به حقوق بشر مي‌دانيد؟ آنان پاسخي جز مصادره به مطلوب ندارند؛ چون در واقع جوابي وجود ندارد.

اما در ديدگاه فلسفي و حقوقي اسلام، بشر در ميان همة موجودات كرة زمين به آن دليل كرامت دارد و داراي حقوق ذاتي است ـ كه به آن حقوق بشر مي‌گويند ـ كه به نص قرآن كريم، بشر خليفة خدا بر روي زمين است. خداوند علاوه بر كرامت (و لقد كرمنا بني آدم...50( به وي حقوق ديگري هم مانند آزادي، اختيار، حق حيات، رفاه و غيره را داده است. داشتن ((تكليف)) در انسان هم به‌دنبال همان كرامت ذاتي و حقوق ذاتي ديگر است. يكي از فضايل انسان و برتري او نسبت به ديگر موجودات اين است كه خداوند او را لايق تكليف دانسته و برخلاف ديگر موجودات (جماد، نبات، حيوان) كه فقط داراي حق هستند و تكليفي ندارند يا مانند نوزادان يا مجانين كه مردم عاقل و بالغ نسبت به آن‌ها تكليف دارند ـ قيوميت و قيمومت و حفظ حيات و سلامت ديگر موجودات به بشر داده شده است.

جاي بسي تأمل است كه بعضي از مغالطه كاران حرفه‌اي سعي دارند داشتن تكليف براي بشر را عيب و نقص او بدانند. اين برداشت، توهين به بشر و نشانة جهل و اگر عامداً باشد به قصد تضعيف اسلام با استفاده از مغالطه است.

شاخصه و فرق ديگر حقوق بشر اسلامي در مفهوم ((بشر)) است كه در غرب همواره آن را محصور و محدود به نژاد يا مذهب و قوميت مي‌كنند، ولي در اسلام، اين مفهوم همه بني آدم را از هر رنگ و نژاد و زبان و مذهب و فرهنگ در بر مي‌گيرد.

فرق ديگر اسلام با غرب در مسئله بشريت آن است كه در اسلام، انسان نه فقط خليفه خدا بر روي زمين و مأمور آبادسازي آن است، (واستعمركم فيها...51(، بلكه حتي جزئي از خانواده خداست و خدا رئيس خانواده بشر و طالب سلامت كه آسايش و راحت آن‌هاست؛ ((الخلق عيال الله...52)). بر اين اساس، بشر در تمام مراحل و لحظات زندگي خود در رابطه‌اي دائمي با خداوند است، اما در ديدگاه غربي، رابطه انسان با آسمان (يعني خدا) به كلي قطع است (كه ديدگاهي توراتي و يهودي است) و بشر در اين دنيا تنها، غريب و آزاد مطلق است. او مي‌تواند هر عملي را، چه گناه و چه ثواب انجام دهد و حداكثر محدود به مقررات مدني كشور خود است ـ‌اگر بپذيرد ـ‌كه نام آن را قانون مي‌گذارند.

بشر غربي حق دارد بر خلاف قوانين طبيعت عمل كند. ملاك ((ميل اكثريت)) است كه قوانين و هنجارها را مي‌سازد؛ چه براي طبيعت و براي بشر مفيد باشد و چه مخالف طبيعت و مضر و خطرناك براي انسان و محيط زيست باشد.

آزادي بشر در غرب، به معناي آزادي حيواني است و به زحمت آن را در دايرة مقررات مدني و كشوري محدود مي‌سازند.

از اين‌رو مي‌توان گفت، تفاوت حقوق بشر غربي با حقوق بشر اسلامي ((از زمين تا آسمان است)).

پاسخ سوال 2)

در حكومت امام مهدي(ع)، نظم غلط بشري، هر جا كه باشد به دور انداخته مي‌شود و نظم الهي برقرار خواهد شد. در حقوق بشر امروزي، اصولي هست كه از اسلام گرفته شده و زاييدة فكر غرب نيست؛ همان‌هاست كه پس از غلبه و تصرف اسپانيا به دست مسلمانان با ترجمه كتب فقهي، فلسفي و علمي مسلمانان به زبان لاتين، به مدارس مسيحي و يهودي راه يافت و بيكن، توماس و مانند آن‌ها را پرورش داده و به برپايي انقلاب فرانسه و سقوط كليساي كاتوليك و برقراري دوران تجدّد (يا مدرنيته) انجاميد. همه يا بيش‌تر حقوق بشر دوران تجدد در اصل از متون اسلامي و مسيحي قرون وسطايي گرفته شده كه آن‌ها ميراث اسپانياي مسلمانان است وگرنه اصول فكري يوناني يا رومي اجازة حقوق بشر به معناي كنوني را نمي‌دهد.

پاسخ سوال 3)

عدل يعني وضعيتي بهينه و داراي تناسب طبيعي و برتر كه به مفهوم ((نوعي هم‌طرازي عمومي)) هردستگاه نيز هست. مثلاً وقتي اتومبيل ياهر ماشين مكانيكي خوب كار كند و نظم صحيح بر آن حاكم باشد مي‌توان آن را در وضع تعادل يا عدل دانست.

در طبيعت نيز، خداوند براي هر چيز جايگاهي مناسب گذاشته ((بالعدل قامت السماوات...53)) تا طبيعت بتواند سود خود را برساند و جانداران در آن زندگي راحتي داشته باشند.

در جامعه بشري نيز، خداوند متعال نظمي مقرر كرده كه به‌وسيله انبيا به بشر ابلاغ مي‌شود. بخشي از اين نظم در جهان‌بيني از درك صحيح جهان و خداشناسي، سرچشمه مي‌گيرد و بخشي مربوط به مقررات ضروري يك تمدن است كه در زندگي مدني و رابطة مردم با يكديگر ضروري است. مهم‌ترين آن، حكومت به‌صورت صحيح و برابر فطرت بشرو طبيعت جهان است. بخشي ديگر در باب قوانين پيچيده و پنهان طبيعت آمده است كه به نام علم اخلاق مشهور شده است؛ همان كه عكس‌العمل طبيعت در برابر هر رفتار بشر را در بر دارد.

برگرديم به كلمه عدل؛ اين كلمه هم به ((گذاشتن و قرار دادن هر چيزي در جاي خود)) و هم به ((دادن حق هر كس و هر چيزي به او)) معنا و تعبير شده و هر دو به يك معناست.

اين‌كه در احاديث آمده است: امام زمان(ع) جهان را پر از عدل و داد خواهد كرد، به اين معني است كه آن حضرت، عدالت طبيعي و اجتماعي را برقرار و جامعه، جهان و روابط بشري را بازسازي و اصلاح خواهد كرد.

مثلاً در باب ثروت‌هاي ملي و عمومي كه حق همه است، رواياتي داريم كه امام قائم آن را از دست متجاوزان و غاصبان گرفته و ميان همة مردم به‌طور مساوي يا به هر صورت كه عدل باشد، تقسيم خواهد كرد. يا اين‌كه احكام واقعي خداوند را بيان خواهد كرد.

انقلاب امام زمان(ع)، تنها در امور طبيعي يا اجتماعي نيست، بلكه نوعي بازسازي جامعه بشري است. در آن زمان با ظهور حقايق، بشر از پراكندگي فكري و فلسفي و فرهنگي رهايي يافته و دين يا همان جهان‌بيني فلسفي واقعي براي مردم آشكار خواهد شد، فرهنگ آن‌ها رشد يافته و عقل و شعور بشري تكامل خود را به دست خواهد آورد. در حديث آمده است كه خداوند با ظهور امام زمان عقول مردم را كامل خواهد كرد و آن‌ها را به آرزوهاشان خواهد رسانيد. وقتي عدالت حقوقي (اجتماعي) دوران امام زمان(ع) را با آن‌چه كه مزورّانه و پوچ در اعلاميه جهاني حقوق بشر و ميثاق‌ها و مقررات ديگر آمده مقايسه كنيد تفاوت هويدا خواهد شد.

پاسخ سوال 4)

در حكومت امام زمان(ع) همه حقوق حقه و طبيعي موجود و در حال اجرا ابقا خواهد شد و نقص آن مقررات ملي و جهاني با وضع مقررات جديد الهي كامل خواهد گرديد. ما نمي‌دانيم مرزهاي حقوقي و سياسي ملت‌ها چه وضعي خواهند داشت و آيا معناي حكومت جهاني واحد آن است كه تمام پهنه عالم مانند يك استان خواهد شد يا اين‌كه با حفظ اصول مقررات از طرف امام(ع) ـ كه رهبري جهان را خواهد داشت ـ ملل كنوني عالم مي‌توانند ويژگي‌هاي اجتماعي مفيد خود را حفظ كنند. مثلاً به اصطلاح به صورت فدراتيو (يا استاني) زير سايه امام زندگي نمايند.

قدر مسلم آن است كه عدالت اجتماعي ـ‌چه در سطح كوچك شهري و ملي و چه در سطح جهاني و منطقه‌اي ـ به خوبي به مرحله عمل و اجرا خواهد رسيد. ممكن است تكامل فكري و فرهنگي مردم جهان ـ كه در حديث از آن به كمال عقول بشر (و نه تنها مسلمانان) تعبير شده ـ سبب شود كه خود مردم جهان داوطلبانه و خودبه‌خود، مرزهاي سياسي، فرهنگي و نژادي را بردارند. حكومت الهي امام زمان مسلماً با اين درخواست مردم موافقت خواهد داشت.

پاسخ سوال 6)

مي‌دانيم اصولي مانند اصل هم‌زيستي برادرانه، اصل احترام به ارادة انسان و اصل مصلحت، در اسلام و حكومت مهدي(ع) پذيرفتني خواهد بود. از اين‌رو، اگر خير و مصلحت خود مردم به سبب اختلافات طبيعي و جغرافيايي ـ نه نژادي و عقيدتي ـ در نوعي استقلال به‌صورت حكومت يا دولتي تابع اصول عام اسلامي باشد، شايد بتوان گفت كه بعضي از انواع دولت‌ها ممكن است باقي بمانند، ولي آن‌چه كه به نظر نزديك‌تر به واقعيت مي‌رسد، همان‌است كه پيش از اين گفتيم؛ بر حسب ظاهر روايات، بشر در يك تحول و تجربه در آن دوران به جايي خواهد رسيد كه زير بار هيچ حكومتي ـ به هر شكل ـ جز حكومت حضرت مهدي(ع) نخواهد رفت.

از اين جا مي‌توان پاسخ پرسش ششم را هم دانست.

پاسخ سوال 7)

((مصلحت)) ابعاد مشترك معنوي بسيار و اقسام فراواني دارد. همين تعدد معنا اين خطر را دارد كه مي‌توان از آن در مغالطات استفاده كرد. يك‌بار مصلحت، به‌معناي نفع يا خير يا دفع ضروري شخصي است كه به شخص يا اشخاص مربوط مي‌شود و گاهي همين خواص براي جامعه و مصلحت عام است. گاهي كوتاه مدت و گاهي دراز مدت است. گاهي مصلحت، بااصول شريعت يا قوانين اساسي و مهم تباين كلي دارد و گاهي به صورت عناوين ثانويه و اضطرار و نظم آن، در مي‌آيد. هر يك از اين اقسام حكم و موقعيتي دارد.

از مجموعه آثار و روايات مربوط به دوران قيام حضرت مهدي(ع)، چنين بر مي‌آيد كه محظورات و موانع اجتماعي و سياسي كه معمولاً به‌سبب انصراف از قوانين و اصول به اموري تحت عنوان مصلحت مي‌شود، در آن دوران وجود نخواهد داشت. بنابراين، بهانه‌اي براي عدول از قوانين اجراي عدالت به دليل مصلحت‌هاي اتفاقي و موقعي موجود نخواهد بود. مصلحت و كل المصلحه همان اجراي قانون عام الهي؛ يعني عدل و قسط است و رودربايستي در آن روزگار وجود نخواهد داشت.

پاسخ سوال 8)

از قضايايي كه درباره برخورد امام(ع) بادشمنان بشر و مانعان عدالت در آثار و روايات آمده، چنين بر مي‌آيد كه بخشي از دوران آن امام به درگيري و نابودي پايگاه هاي ستم و فساد خواهد گذشت. بديهي است، بشري كه خداوند در سوره عصر قسم مي‌خورد كه در خسران است، به اين سادگي‌ها اصلاح و تسليم حكومت عدل الهي نخواهد شد، امّا چگونگي و طول مدت و اندازه آن براي ما معلوم نيست. والعلم عندالله.

------------------

پي نوشت ها :

1 . استاد ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمين دكتر هادي صادقي در شهر كرمانشاه متولد شد و پس از اتمام دورة مقدماتي، دورة سطح و خارج حوزه و رشته هاي متعددي از جمله رياضي، فلسفه و دكتراي كلام را در شهر قم گذراند و در دروس آيات عظام تبريزي و وحيد خراساني و.... كسب معرفت نمود.

ايشان علاوه بر تدريس فلسفه، كلام، منطق جديد و ... رياست مركز پژوهشهاي اسلامي صدا و سيما و رياست دانشكدة صدا و سيماي قم را به عهده دارند. از نام برده تأليفاتي همچون: درآمدي بر كلام جديد، الهيات و تحقيق پذيري و پلوراليسم، دين، حقيقت و كثرت و بيش از 30 مقاله پژوهشي منتشر شده است.

2. آمذره لالاند، فرهنگ علمي و انتقادي فلسفه، ترجمه دكتر غلامرضا وثق، تهران، موسسه انتشاراتي فردوسي، 1377.

3 . اين اصل مربوط به دستيابي اوليه به دارايي است. يعني تصرف چيزهايي كه جز دارايي نبودهاند. اين اصل شامل موضوعاتي مانند: چگونه اشياي تصرف نشده را ميتوان تصرف كرد، فرآيند يا فرايندهاي تصرف چيزهاي تصرف نشده، چيزهايي كه ممكن است در اين فرآيندها به تصرف در آيند، دامنه تصرفات مجاز و ... است.

4 . اين اصل مربوط به اين است كه انتقال دارايي يك شخص به شخص ديگر طي كدام فرآيندها امكان پذير است. زيرا اين عنوان مبادله دو سويه، هديه يا انواع ابقاعات و تقلب و مانند آن به بحث كشيده ميشوند.

5 . اين اصل بر وجود بي عدالتي در گذشته مربوط ميشود. اگر بي عدالتيهاي گذشته تاثيري در شكل دادن به وضع فعلي داشته باشد، چگونه ميتوان آن را تصحيح كرد؟ عامل بي عدالتي چه وظيفهاي در برابر آسيب ديدگان دارد؟ براي محو آثار بي عدالتي تا كجاي تاريخ بايد پيش رفت؟ قربانيان بي عدالتي مجاز به انجام چه اقداماتي هستند؟

6 . رابرت نوزيك، ْمحدوديتهاي اخلاقي و عدالت توزيعي، در ليبراليسم و منتقدان آن، ويراسته مايكل سندل، ترجمه احمد تدين، تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي، 1374، صص 8 \_ 177.

7 . ميراث اجتماعي همان فرهنگ است كه توضيح آن گذشت.

8 . J. Rawls. A Theory of justice. Oxford. 1971. p 7.

9 . مايكل سندل، عدالت و خير در ليبراليسم و منتقدانش، ص 40 \_ 276.

10 . بر اساس حديثي از امام باقر(ع)، نعماني، الغيبة، باب 13، ح 30.

11 . بر اساس حديث از امام باقر(ع)، بحار الانوار، ج 52، ص 336.

12. حديد، 17.

13 . ينابيع المودة، ص 425.

14 . در اين زمينه روايات فراواني وجود دارد. رك. بحار الانوار، ج 52 و منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، قم، موسسه السيدة المعصومه، 1419 ق.

15 . بر اساس روايتي از امام باقر(ع)، رك. بحار الانوار، ج 52، ص 328، منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، ص 607.

16 . بحار الانوار، ج 52، ص 390، ح 212.

17 . در اين زمينه نگاه كنيد به فصل 14 كتاب زير:

Robert Merrihew Adams Finite and infinite goods .A Framework for Ethics. Oxford: Oxford university press. 1999.

18 . حجر، 29؛ ص، 72.

.19 آقاي سيد محمد موسوي، فارغ التحصيل از دانشگاه تهران و مركز تحقيقات. داراي مدرك فوق ليسانس در رشته هاي جامعه شناسي و زبان و ادبيات فارسي هستند كه هم اكنون به عنوان معاون وزارت ارشاد مشغول به كار ميباشند. ايشان مطالعات گستردهاي در عرصه تفسير، حديث، كلام، به خصوص كلام قديم، تاريخ اسلام و تاريخ معاصر دارد.

از ايشان مقالاتي در نشريه بسيج وزارت ارشاد در زمينه كلام جديد به چاپ رسيده است. همچنين سه عنوان كتاب از نويسندگان معاصر عرب درباره چالشهاي دين در عصر حاضر ترجمه نموده است.

20. عوالي اللئالي، ج 4، ص 102.

21. روم، 30.

22. حديد، 15.

23. بحار. ج 58، ص 129.

24. آل عمران، 18.

25. نساء، 58.

26 . استاد ارجمند جناب آقاي اسماعيل شفيعي سروستاني، محقق، نويسنده، سردبير و مدير مسؤول موسسه فرهنگي موعود است. از ايشان تاليفات متعددي همچون: جوان، فرهنگ و زندگي، اراده معطوف به حق، استراتژي انتظار، نقدي بر مبادي علوم جديد، بخت خاك و ... و بيش از چهارصد و پنجاه مقاله در مطبوعات منتشر شده است.

27 آيت الله قربانعلي دري نجف آبادي در شهر نجف آباد اصفهان تولد يافت. پس از گذراندن دورة مقدماتي در زادگاهش، دورة عالي را در شهر مقدس قم گذراند و در دروس آيات عظام و اساتيد: فاضل لنكراني، اراكي، شهيد مطهري، جوادي آملي و... شركت و كسب معرفت نمود. پس از پيروزي انقلاب عليرغم اشتغالات وافر، به امر تدريس در حوزه و دانشگاه نيز همت گماشت، و در دوران انقلاب اسلامي فعاليتها و سمتهاي اجرائي متعددي از جمله وزارت و وكالت و... داشته و تأليفات و آثار متعددي از جمله انسان، اسلام و بهرهوري، حكومت اسلامي در نهج البلاغه و ... دارند.

28. غررالحكم، ص 99.

29. همان.

30. همان، ص 339.

31. همان، ص 446.

32. همان، ص 99.

33. غررالحكم، ص 339.

34. همان.

35. همان، ص 340.

36. بحار، ج 66، ص 316.

37. همان، ج 51، ص 29.

38. نهج‌البلاغة، خطبة 87.

39. بحار، ج 51، ص 29.

40. طبرسي، احتجاج، ج 2، ص 290.

41. بحار، ج 51، ص 29.

42. نعماني، الغيبة، ص 237.

43. بحار، ج 51، ص 29.

44. بحار، ج 51، ص 29.

45. همان. ص 92.

46. انسان، 21.

47. كمال‌الدين، ج 1، ص 289.

48. (انّ في هذا لبلاغاً لقوم عابدين).

49. آيت الله سيد محمد خامنهاي پس از طي تحصيلات مقدماتي در مشهد، دوره عالي حقوق اسلام و فلسفه را در قم گذراند و در اين دوره شاگرد فيلسوف معاصر علامه طباطبائي بود. پيش از انقلاب شغل عمده ايشان تدريس در دانشگاه و وكالت دادگستري بود ولي پس از آن به تحقيق و معرفي فلسفه ملاصدرا پرداخت و در سال 1999 اولين كنگره بينالمللي ملاصدرا را در تهران برگزار كرد و مؤسسه سيپرين را تأسيس كرد كه به معرفي فلسفه اسلامي ميپردازد. وي مدير و سردبير مجله خردنامه صدرا است و مؤلف بيش از سي كتاب و تعداد بيشتري مقالات فلسفي و حقوقي است.

50. اسراء، 70.

51. هود، 61.

52. كافي، ج 2، ص 164.

53. عوالي‌اللئالي، ج 4، ص 102.